

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال هفدهم، شماره ۶۲، بهار ۱۴۰۲

صفحه ۸۷ تا ۱۰۶

بررسی تحلیلی - انتقادی در رویکرد و نحوه کنش‌ورزی آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی در باب حزب و مردم‌سالاری

محمد رضا علی حسینی عباسی / گروه علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، ایمیل: m.alihoseini@gmail.com

سید خدا یار مرتضوی اصل / استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول) ایمیل: Kh-mortazavi@azad.ac.ir

سید عطا الله سینایی / استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، صندوق پستی: ۴۶۹۷-۱۹۳۹۵، تهران، ایران ایمیل: sinaee@pnu.ac.ir

چکیده

در این مقاله با استفاده از آرای نیکوس پولانزاس در قالب چارچوب نظری مارکسیست ساختارگرا و نسبت بین چارچوب‌های قدرت و کنش‌ورزی سیاسی، مساله نسبت میان مردم‌سالاری و حزب در نگرش و عملکرد هاشمی رفسنجانی رفسنجانی از مبارزین سیاسی قبل از انقلاب و از حاکمان بعد از انقلاب با رویکردی تحلیلی-انتقادی بررسی می‌شود و به این سوال نیز پرداخته می‌شود رویکرد و کنش‌ورزی هاشمی رفسنجانی رفسنجانی در دو مقطع بودن در سطح اول قدرت رسمی کشور و سطح غیررسمی قدرت به چه نحوی تحلیل می‌گردد؟ فرضیه اصلی تحقیق آن است که اساسا هاشمی رفسنجانی رفسنجانی به عنوان یک کنش‌گر سیاسی متعلق به بلوک قدرت در نظام سیاسی پس‌انقلاب، دو نوع کنش-ورزی در رابطه با احزاب و مردم‌سالاری را از خود بروز داده است. در مقطعی که وی در سطح اول قدرت رسمی کشور بوده است به دلیل برآورده سازی منافع طبقه مسلط انقلابی، زمینه‌های حزب و فراهم آوری مردم‌سالاری در کشور را محدود کرده است و در زمانی که به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک در بیرون از قدرت رسمی قرار داشته است تلاش کرده است تا با حمایت از فرایند حزب و گسترش زمینه‌های مردم‌سالاری، بر طبقه مسلط و بلوک قدرت رسمی کشور تاثیرگذار باشد.

کلیدواژه: حزب، مردم‌سالاری، جمهوری اسلامی، هاشمی رفسنجانی رفسنجانی، قدرت رسمی.

تاریخ تأیید ۲۸/۰۲/۱۴۰۲

تاریخ دریافت ۲۹/۱۱/۱۴۰۱

مقدمه

اکبر‌هاشمی رفسنجانی رفسنجانی (۱۳۹۵-۱۳۱۳) از دهه چهل در مبارزه علیه رژیم سابق شرکت و پس از انقلاب نیز نقش بسزایی در تثبیت و تداوم نظام جمهوری اسلامی داشته است. به همین جهت بررسی نگرش سیاسی وی می‌تواند در شناخت و تحلیل حکمرانی در ایران موثر باشد. امروزه صاحب‌نظران علوم سیاسی، مردم‌سالاری و تحزب را از شاخص‌های حکمرانی خوب میدانند. لذا این مقاله نگرش وی را به تحزب و مردم‌سالاری بررسی می‌کند تا به چگونگی حکمرانی در ایران پس از انقلاب اسلامی پرتوی بیفکند. اینکه آیا هاشمی رفسنجانی به مردم‌سالاری اعتقاد داشته یا خیر و در تحقق آن، تحزب را موثر می‌دانسته یا نه و نیز نقش تحزب را در اعمال مردم‌سالاری چگونه می‌پنداشته، از جمله سوالاتی است که در اینجا مورد کنکاش قرار می‌گیرد. بررسی‌ها، حاکی از آنست که در میان روحانیون هاشمی رفسنجانی همراه با آیت‌الله دکتر محمدحسینی بهشتی و برخی دیگر، از بنیانگذاران تحزب در ایران پس از انقلاب بوده و به مردم‌سالاری نیز اعتقاد داشته و در سال‌های پایانی عمر خود تلاش می‌کرده تا با تقویت احزاب از تمرکز قوا جلوگیری نماید. البته در این خصوص ابهاماتی در زندگی سیاسی وی مشاهده می‌شود که نشانگر گرایش وی در دوران ریاست جمهوری خود به تمرکزگرایی و میدان‌ندادن به تکثر سیاسی در اداره کشور بوده است. همین ابهام و دوگانگی سبب شده تا در این نوشتار موضوع به شکلی متمرکز و با استفاده از تئوری مارکسیست ساختارگرا و به طور ویژه نظریه نیکوس پولانزاس بررسی شود. توجه به کنش و رویکرد هاشمی رفسنجانی رفسنجانی به عنوان کنش‌گر موثر در درون و بیرون بلوک رسمی قدرت نسبت به زمینه‌های فعالیت احزاب سیاسی و فراهم‌آوری زمینه‌های گسترش فرایندهای دموکراتیک در کشور از مواردی است که این نظریه بر آن تاکید دارد.

۱. پیشینه تحقیق

پیش از این، مطالعات موردی در موضوعاتی نزدیک به موضوع مقاله انجام پذیرفته و در پاره‌ای از آنها ادعا شده است که هاشمی رفسنجانی اصولاً مردم‌سالاری و تحزب را باور نداشته تا آنجا که در حذف مخالفین، وی را عالیجناب سرخ پوش (گنجی، ۱۳۷۸: ۵۶) و یا مُتلون و ام‌الفساد (روحانی، ۱۳۹۴) نیز گفته‌اند و در نقطه مقابل، هم کسانی او را معتقد به مردم‌سالاری و مشوق تحزب دانسته و از او به عنوان نماد اعتدال (ورعی، ۱۳۹۷) و یا آیت‌درایت (سروش محلاتی، ۱۳۹۷) یاد کرده‌اند. آثار دیگری همچون «هاشمی رفسنجانی بدون روتوش» (زیبا کلام، ۱۳۸۶) و «در آینه» (رجایی، ۱۳۹۶) نیز نگرش و کنشگری سیاسی

هاشمی رفسنجانی را از سنخ دموکراتیک و در راستای اصلاحات و پیشرفت قلمداد کرده اند. اما امعان نظر در آثار تولید شده در باب اندیشه و رویکرد هاشمی رفسنجانی رفسنجانی در سپهر سیاست، نشان می‌دهد که اثر یا پژوهشی که به طور متمرکز بر نظرگاه وی بر مساله تحزب و نسبت آن با مردم‌سالاری پرداخته باشد، تالیف نشده است. به همین منظور به نظر می‌رسد نقطه تمایز و البته نوآوری پژوهش حاضر در تمرکز و بررسی موردی همین موضوع در اندیشه و عمل هاشمی رفسنجانی رفسنجانی از منظری جامعه شناختی است.

۲. چارچوب نظری: مارکسیست ساختارگرا و چارچوب قدرت

در این مقاله به جهت روشن نمودن جایگاه هاشمی رفسنجانی رفسنجانی در ساخت و چارچوب قدرت در جمهوری اسلامی ایران از یک سو و فهم اقدامات و رویکرد وی در دو زمان حضور در قدرت رسمی و خارج از آن از نظریه مارکسیست ساختارگرا بهره‌گیری می‌شود. مارکسیست ساختارگرا محصول واکنش مارکسیست‌هایی چون لوئی آلتوسر و نیکولاس پولانزاس بود که مدعی تاکید و تحلیل آثار متاخر و پخته کارل مارکس در برابر مارکسیست‌هایی که تحلیل خود را بر آثار اولیه مارکس قرار می‌دادند (همچون مکتب فرانکفورت و هواداران مارکس جوان) بودند. «یکی از کانون‌های اصلی مباحث مارکسیست‌های ساختارگرا مبحث دولت و رابطه آن با طبقات اجتماعی است» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷۶). پولانزاس به عنوان یک مارکسیست ساختارگرا، این بحث را ارائه می‌دهد که دولت این کارکرد و قابلیت را داراست که روابط اقتصادی و سلطه طبقاتی را در سطح سیاسی بازتولید نماید. از این منظر است که وی استدلال می‌کند که وضعیت و موقعیت سیاسی طبقه کارگر یعنی تضاد و اختلاف و مناقشه بین کارگران محصول عمل ساختار دولت است نه برآمده از ساخت اقتصادی (ریترز، ۱۴۰۱: ۹۶). در حقیقت، ساخت اقتصادی سرمایه‌داری ذاتاً متمایل به «اجتماعی» کردن فرایند تولید و گسترش روابط جمعی در میان کارگران است. ساخت اقتصادی نحوه تکوین و جایگاه طبقات اجتماعی را تعیین می‌کند؛ در مقابل ساخت سیاسی یا دولت، موقعیت و سازماندهی سیاسی طبقات اجتماعی را مشخص می‌سازد.

به همین منظور است که پولانزاس معتقد است «سازمان‌یابی طبقات بالا و بی‌سازمانی طبقات پایین، نتیجه عملکرد ساخت قدرت دولتی است. ساخت دولتی گرچه خود به‌وسیله فرایند تولیدی تعیین می‌شود، لیکن از منازعه و آگاهی طبقاتی جلوگیری می‌کند. دولت اعضای یک طبقه اجتماعی را از طریق عمل سیاسی و ایدئولوژیک خود همچون افرادی مجزا و منفرد به عنوان «شهروندان» جلوه می‌دهد، حال آنکه نظام تولید اقتصادی ذاتاً افراد را به

درون جایگاه طبقاتی و جمعی هدایت می‌کند» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۸۰). از دیدگاه پولانزاس طبقه حاکمه از طریق ساخت سیاسی و ایدئولوژیک دولت، رقابت را در میان اعضای یک طبقه (طبقه مسلط) را تشویق کرده و از سوی دیگر به کاهش منازعه میان طبقات متخاصم دامن می‌زند. در این حالت است که دولت به مثابه نماد «مصلحت عمومی» و مطلوب نظم جمعی صورت پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی پولانزاس معتقد است که دولت جایگاه تسلط طبقه مسلط اجتماعی است، علیرغم اینکه از مسیر تشدید رقابت در بین افراد آن طبقه در سطح اقتصادی در سلب ماهیت طبقاتی آن تلاش می‌کند (Martin, 2008: 63-64).

از منظر پولانزاس «مبارزه طبقاتی در سطح سیاسی دارای دارای استقلال نسبی از مبارزه طبقاتی در سطح اقتصادی است و مبارزه اخیر را از دیده نمان می‌دارد. مبارزه طبقاتی در سطح سیاسی، تفرق طبقاتی در سطح اقتصادی را به وحدت طبقاتی سرمایه داران در سطح سیاسی تبدیل می‌کند که به نوبه خود تداوم سلطه طبقاتی در سطح اقتصادی را تضمین می‌نماید. دولت وحدتی را که در سطح اقتصادی در هم می‌شکند در سطح سیاسی بازتولید می‌کند. بدین سان، منافع طبقه مسلط به عنوان مظهر مصلحت عمومی و ملی ظاهر می‌شود». پولانزاس در کتاب «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» بر این باور است که مداخله دولت در فرآیند مبارزه و رقابت طبقاتی در سطح اقتصادی منجر به این می‌شود که روند مبارزه طبقاتی در سطح دولت تحت سلطه طبقه مسلط قرار گیرد. بدین ترتیب مفهوم در اینجا دو مفهوم «هژمونی» و «بلوک قدرت» در روایت ساختارگرایی مارکسیسم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. مفهوم بلوک قدرت متشکل از اجزای طبقه مسلط است و کارویژه آن خلق وحدت و انسجام میان اجزا طبقه مسلط و بازسازی طبقه حاکمه‌ای است که دولت را در دست دارد (مظفری، ۱۳۸۶). منافع اعضا و طبقه مسلط در یک بلوک قدرت از طریق فرایندهای ایدئولوژیک به عنوان منفعت و خیر و مصلحت عمومی بازنمایی می‌شود و نظم عمومی را بر این پندار استوار می‌دارد که هر تصمیم و کنش بلوک قدرت در راستای تأمین و فراهم آوری منافع همه شهروندان است. این وضعیت ناظر به وجود یک هژمونی طبقاتی است که در کنار سلطه و استیلای ایدئولوژیکی از ساختار کلی طبقه حاکمه جدایی ناپذیر است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۳۱۴). پس در چنین وضعیتی، طبقه مسلط به طبقه‌ای اطلاق می‌گردد که دارای هژمونی است؛ چنین هژمونی‌ای در یک ساختار اقتصادی، سلطه طبقه مسلط، در سطح سیاسی به صورت قدرت سیاسی و در سطح ایدئولوژیک به صورت هژمونی ایدئولوژیک ظاهر می‌شود. پولانزاس مفهوم هژمونی و قدرت سیاسی را از هم تمیز می‌دهد. طبقه یا پاره طبقه مستولی در درون بلوک قدرت که به

طبقات و خرده طبقات مسلط وحدت می‌بخشد و منافع اقتصادی خود را به عنوان مصالح سیاسی کل بلوک قدرت معرفی کند، ممکن است قدرت دولتی را در دست داشته باشد اما از سوی دیگر ممکن است قدرت دولتی در دست طبقه یا خرده طبقه‌ای غیرهژمونیک قرار گیرد. تحلیل «خرده بورژوازی جدید» از دیگر مسائلی است که از اهمیت وافری در نظریه مارکسیست ساختارگرا برخوردار است. در این زمینه پولانزاس تلاش داشته تا براساس تحولات و فرم‌اسیون جدید جوامع سرمایه‌داری تعریف دقیقی از طبقه جدیدی ارائه دهد که بتدریج جانشین خرده بورژوازی سنتی شده است که به آن «خرده بورژوازی جدید» می‌گویند (Martin, 2008: 75-76). وی تلاش دارد در سه سطح سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک به تمایزات و تفاوت‌های خرده‌بورژوازی از پرولتاریا پردازد و ماهیت و کنش این دو طبقه را از این سه منظر متفاوت می‌داند. اما از سوی دیگر وی بر این باور است که اشتراکات کنشی و رویکردی میان دو شکل سنتی و جدید خرده‌بورژوازی در جریان است. «به این معنی که هر دو طبقه با وجود این که متعلق به دو شیوه تولید متفاوت هستند، نسبت به مبارزه طبقاتی اصلی در جامعه، مواضع یکسانی اتخاذ می‌کنند. در نتیجه این وضع، مسأله وحدت ایدئولوژیک میان خرده‌بورژوازی سنتی و مدرن پیش می‌آید و از همین رو است که می‌توان آن دو را افراد یک طبقه دانست. به عبارت دیگر این دو طبقه از لحاظ ایدئولوژی یک طبقه واحد را تشکیل می‌دهند. عناصر اصلی این ایدئولوژی عبارت است از: فردگرایی، اصلاح‌گرایی و قدرت-پرستی. واهمه در غلتیدن به وضع پرولتاریایی، خرده‌بورژوازی را بر آن می‌دارد تا بر هویت شخصی و پیشرفت فردی تاکید کنند. خرده‌بورژوازی همچنین به‌طور کلی نسبت به نظام سرمایه‌داری نگرشی اصلاح طلبانه دارد و رفاه حال خود را در چنین اصلاحی می‌جوید. قدرت پرستی و قدرت طلبی مهم‌ترین ویژگی سیاسی خرده‌بورژوازی است که از موقعیت بینابینی و شکننده آن در فاصله طبقات اصلی ناشی می‌شود» (مظفری، ۱۳۸۶). از این منظر می‌توان به کنش‌گری سیاست‌مدارانی همچون هاشمی رفسنجانی رفسنجانی در درون ساخت سیاسی دوران پسانقلاب در ایران پرداخته و آن را تحلیل نمود. شیوه رفتاری و کنش‌گری هاشمی رفسنجانی رفسنجانی چه در زمانی که در سطح اول قدرت رسمی قرار داشته و چه در زمانی که به طور غیررسمی از بازیگران موثر عرصه قدرت در ایران بوده است از منظر مفاهیم چارچوب قدرت و روایت مارکسیست ساختارگرا متاخر، قابل تحلیل است.

۳. رویکرد و کنش‌ورزی هاشمی رفسنجانی رفسنجانی به مسأله حزب

۳-۱- مقطع قبل از انقلاب؛ دوری از حزب (تابهمن ۱۳۵۷):

در رابطه با جامعه ایران، احزاب فرصت کمی برای ابراز وجود داشته‌اند. «دوره‌های کوتاهی که در آن بستر مناسبی برای رشد احزاب فراهم بود را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد: ۱- دوره مشروطیت، ۲- دهه ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۳- دوره انقلاب اسلامی» (لوءلویی، ۱۳۷۸: ۱۰۴). برخی بر این باورند که «ادوار تحزب در ایران به چهار دوره تقسیم می‌شود و عبارت‌اند از: نخست ابتدای دوره مشروطه تا استقرار حاکمیت رضا پهلوی، دوره دوم سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، سوم سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و دوره چهارم سال‌های ۱۳۵۷ تا...» (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۶). در زمان رضا شاه تا شهریور ۱۳۲۰ احزاب سیاسی به محاق رفته ولی پس از رضاشاه و با روی کار آمدن پهلوی دوم، احزاب مجالی برای ابراز وجود یافتند که این هم دیری نپایید. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کم کم جایگاه تحزب تضعیف و با انحلال احزاب واقعی، سایر احزاب بیشتر حالت نمایشی یافته تا آنجا که در سال ۱۳۵۴ کلیه احزاب منحل و تنها حزب رستاخیز باقی ماند.

به نظر می‌رسد تدقیق در سیر تاریخی نقش و جایگاه احزاب سیاسی در عرصه سیاسی و میزان تاثیرگذاری ایجابی و یا نفی‌ای آنها در طول تاریخ ایران معاصر باعث شده است هاشمی رفسنجانی قبل از انقلاب نگاه مثبتی به احزاب نداشته باشد، ورود به تحزب را بیهوده می‌دانست. از وی در قبل از انقلاب، مطلب روشنی در تایید احزاب نمی‌توان یافت بلکه شواهدی وجود دارد که نگاهی منفی هم به تحزب داشته است. از دیگر دلایل مهم آن یکی فضای بدبینی حاکم بر حوزه‌های علمیه و متدینین جامعه نسبت به تحزب و دیگری سایه مخوف ساواک و اختناق رژیم سابق بوده است. هاشمی رفسنجانی در مورخه ۸۰/۱۲/۷ می‌گوید: «در صدر مشروطه دوره مردم‌سالاری خیلی کوتاه بود. قبل از اینکه احزاب نهاده شود، به هم خورد. در زمان پهلوی خیلی زمینه نداشت. زمان محمدرضا شاه هم اول خوب اوج گرفت..... پیشرفت هم کردند و به ملی کردن صنعت نفت رسیدند و دولت هم تشکیل دادند. احزاب خیلی موثر بودند که به دولت مصدق رسیدند. در مقابل هم حزب توده بود که خوب فعالیت می‌کرد. برای سیاسی کردن مردم خیلی موثر بود. در زمان شاه احزاب رسمی تشکیل شد. ولی چون ریشه اش درخواست دربار بود به جایی نمی‌رسیدند. آخرین حزب، هم حزب ایران نوین بود. منتهی دیگر خاصیت ایمان حزبی در آن نبود. در بین متدینین عقیده ای به تحزب واقعاً وجود نداشت. در جوانی، آن موقع که حزب توده شلوغ می‌کرد، یکی از بحث‌های مفصل ما، مخالفت با حزب بود. طلبه که بودیم دید بدی نسبت به حزب داشتیم و در حوزه هم این گونه بود کسی علاقه ای به حزب نداشت» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۰: ۲۵۵-۲۷۰). او به

صراحت اعلام می‌کند در زمان پهلوی خصوصاً بعد از ۱۳۳۲ یکی از بحث‌های جاری در میان معدود روحانیون فعال در حوزه سیاست، مخالفت با تحزب بوده است؛ اما با وجود این، از کار تشکیلاتی موثر حمایت می‌کرد. وی گروه‌های سیاسی مبارز علیه رژیم شاه حتی گروه‌های مسلح را تا آنجا که مقدور بود پشتیبانی می‌کرد. او می‌نویسد: «بهترین نتیجه این بخش زندان، آشنایی ما بود با گروههایی که در آن مقطع در صحنه مبارزه و مبارزه مسلحانه بودند بیرون هم که آمدیم، در موضع حمایت از این جریان بودم..... خلاصه سیاست کلی ما حمایت از آنها شد بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلاتشان» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۱: ۲۵۷ و ۲۵۸).

با وجود این مخالفت‌های اولیه، اما، هاشمی رفسنجانی و دیگر مبارزان سیاسی بتدریج به اهمیت حزب در ساماندهی مبارزه با رژیم سابق پی برده و در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب، در صدد تشکیل حزب برآمدند ولی با مخالفت امام خمینی روبرو گردیدند. او می‌گوید: «دربارۀ مخالفت امام باید بگویم زمانی که ایشان در نجف بودند، ما پیشنهاد تحزب را به واسطه آقای طاهری خرم آبادی به ایشان دادیم و امام مخالفت کردند. وقتی به پاریس رفتند، علائم پیروزی زیادتر شده بود و کمتر تهدید می‌شدیم. قبلاً امام می‌گفتند: اگر شما حزب تشکیل بدهید، رژیم همه را شناسایی و منهدم می‌کند» (اهوازی، ۱۳۹۵: ۱۳۸).

به طور خلاصه باید گفت هاشمی رفسنجانی در دوران قبل از انقلاب دارای تفکر تشکیلاتی بود اما نه در قالب تحزب و زمانی هم که برحسب ضرورت به فکر تشکیل حزب افتاد با مخالفت صریح امام خمینی روبرو شد. اجتناب امام خمینی از تحزب را حتی می‌توان در حکم نخست وزیری بازرگان بتاريخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۵ مشاهده کرد که بصراحت از عبارت «بدون در نظر گرفتن روابط حزبی» استفاده می‌کند (سفیری، ۱۳۷۸: ۳۸). در تحلیل چنین رویکردی از سوی هاشمی رفسنجانی علاوه بر مخالفت صریح امام خمینی (ره) و همچنین دلایل تاریخی فعالیت احزاب در ایران، باید گفت تفکر تشکیلاتی و سازمانی عمل کردن وی تا حدی به عرصه کنش‌ورزی در خارج از بلوک قدرت رسمی کشور در آن مقطع تاریخی برمی‌گردد. رویکرد تشکیلاتی در نسبت با قدرت رسمی با هدف تأثیرگذاری بیشتر بر روند اقدامات و سیاستهای قدرت رسمی پهلوی صورت گرفته است و تاریخ کنش‌ورزی هاشمی رفسنجانی نشان دهنده این امر است. هاشمی به عنوان یک کنشگر موثر تلاش داشته است تا از طریق تفکر شبه حزبی و تشکیلاتی، منابع اقتصادی و انسانی مبارزه با پهلوی را به جهت گسترده‌تر کردن روند مبارزه با بلوک قدرت به کار گیرد.

۳-۲ دوران بعد از انقلاب: اوایل پیروزی انقلاب؛ ضرورت تحزب (از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸)

یکسال پس از پیروزی انقلاب، هاشمی رفسنجانی در ۵/۱۲/۵۹ می‌گوید: «از موافقت امام بادولتی که تشکیل دادیم، دو سه روز گذشته بود. خودم در مدرسه علوی برای تشکیل حزب خدمت امام رفتم و گفتم آقا دارید می‌بینید که همین تشکیلات نیم بند دوران طاغوت که اینها (نهضت آزادی) داشتند، این قدر کارساز بود که الان توانستند دولت تشکیل دهند. پس چرا مسلمانها و عامه مردم مشکل نشوند و همدیگر را پیدا نکنند و کشف نکنند و تربیت نکنند و با هم آشنا نشوند؟ برای اینکه کارهای زیادی در این کشور داریم.... باید آدمهای حساب شده، تربیت شوند. این همه جوان که ما داریم،.... باید یک جایی سازمان بدهیم و با هم مربوط کنیم. ما روزهای اول اسفند حزب را تشکیل دادیم یعنی ۱۰ یا ۱۲ روز نگذشته بود که حزب را اعلان کردیم.... مطرح کردم که همه به این نتیجه رسیده ایم که نقص اساسی ما، نداشتن حزب است. امام گفتند: " بروید تشکیل بدهید ". (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۵۹). این عبارت به وضوح حاکی از تاکید او بر ضرورت تحزب از همان اول انقلاب است و بر همین اساس با همکاری بهشتی، باهنر، موسوی اردبیلی و خامنه‌ای به عنوان هیئت موسس، حزب جمهوری اسلامی را بنیان نهادند (بشیری، ۱۳۸۳: ۲۱۸). «حزب جمهوری اسلامی به طرز وسیعی مورد اقبال عامه مردم قرار گرفت» (بشیری، ۱۳۹۳: ۴۰۲).

شاید از دلایل اقبال مردم آن بود که به مؤسسين اعتماد داشتند و آنها را افرادی سالم و دلسوز برای کشور می‌دانستند، به این دلیل که نه موسسین و نه مردم هیچکدام تجربه تحزب در نظامی دموکراتیک را نداشتند و مردم بیشتر عضویت در آن را به عنوان نوعی حمایت از انقلاب می‌دانستند. مطالب دو نامه تاریخی ۱۳۵۸/۱۱/۲۸ و ۱۳۵۹/۱۱/۲۵ خطاب به امام خمینی که هر دو به خط هاشمی رفسنجانی و در فاصله یکسال نوشته شده اند گویای موفقیت‌ها و چالشهای این حزب در آن دوران است (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۱۳) هر دو نامه دارای محتوای گلایه آمیز است که از باب تذکر و "النصیحه لائمہ المسلمین" نوشته شده که اولی به امضای پنج عضو موسس حزب و دومی فقط به امضای شخص هاشمی رفسنجانی و البته با مشورت سایر اعضای موسس توسط ایشان به امام خمینی تحویل داده شد. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲: ۲۶-۱۸) در نامه اول حذف حزب جمهوری از انتخابات ریاست جمهوری را از اقدامات حساب شده دشمنان بیرونی نظام و مخالفان حزب در درون و غیرمذهبی‌ها و حتی مذهبی‌های سنتی و نیز همصدایی منسوبان و نزدیکان بیت او دانسته و همچنین سکوت و عدم موضع‌گیری صریح ایشان را مزید بر علت قلمداد کرده و خواستار تعیین تکلیف حزب و اصلاح وضع

موجود شدند. همچنین به انتشارنامه میرزاعلی آقا تهرانی اشاره شده که موسسان حزب را "متهم به قدرت طلبی از طریق نامشروع و خیانت و بطور مبهم به همکاری با آمریکا و امیرانتظام می‌کرد و در ظرف یک هفته در سراسر کشور حتی روستاها و خارج از کشور پخش گردید." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۱۸). همچنین، به تبلیغات یکسویه صدا و سیما و اظهارات برادر ونوه و داماد و افرادی دیگر از نزدیکان امام خمینی تصریح شده که مجموعاً باعث مخدوش شدن جایگاه حزب و موسسان آن شده است.

وضعیت جامعه ایران در ابتدای انقلاب که در این دو نامه منعکس شده، بدلیل آشفتگی ناشی از وقوع ناگهانی انقلاب و تعارض عمیق گروه‌های سیاسی و شورش‌های جدایی طلبانه برخی اقوام، آمادگی نهادینه شدن تحزب و مردم‌سالاری را نداشت. از طرفی، حضور امام خمینی همه چیز را تحت تاثیر کیش شخصیت فردی و کاریزمای خود قرار می‌داد. لذا تحزب حتی به شکل حزب جمهوری اسلامی نیز آنچنان که باید محقق نگردید و بعد از مدت نه چندان طولانی از صحنه سیاسی کشور کنار رفت. این حزب بدلیل عدم وجود زمینه اجتماعی و معرفت حزبی لازم، و ترور آیت الله بهشتی دبیر کل و چهره اصلی و محوری آن در جریان بمب گذاری مرکز حزب در سال ۱۳۶۰ و همچنین بروز اختلاف نظر میان اعضای هسته مرکزی، در سال ۱۳۶۶ منحل گردید (بشیری، ۱۳۸۳: ۲۲۰). هاشمی از طرف شورای مرکزی طی نامه ای به رهبری وقت، درخواست موافقت با انحلال حزب را می‌نماید. آنها علل این درخواست را "عدم نیاز، با توجه به استقرار حاکمیت، ایجاد اختلاف نظر و دودستگی و انسجام ملت در اداره کشور، خنثی کردن تاثیرات یکدیگر در اداره کشور بوسیله نیروهای فعال در رقابت های درون حزبی" ذکر می‌کنند.

از فحوای اظهارات هاشمی رفسنجانی مورخ ۵۹/۱۲/۲۵ علاوه بر تاکید بر ایجاد حزب، برمی آید که وی از همان اوایل معتقد بود حزب، نیروهای همفکر را سازماندهی کرده و آموزش می‌دهد و برای کسب قدرت و اداره کشور استفاده می‌کند. او همچنین تحزب را علاوه بر کسب مناصب، نیازمند اشتراک پایه های عقیدتی و بعنوان راهکاری برای ساماندهی حاکمیت مردم و مردم‌سالاری می‌دانست. از آنجا که انتخابات یکی از جلوه ها یا راهکارهای مهم تحقق مردم‌سالاری است، هاشمی رفسنجانی از همان اوایل انقلاب، نقش تحزب را برای انتخابات ضروری دانسته و می‌گوید: «انتخابات و حزب را به همه کشور وسعت بدهید. اگر مثلاً حزبی باشد و این حزب، برنامه های منظم داشته باشد و برای کاری که می‌خواهد انجام دهد- مثل انتخابات - همین انتخابات مجلس شورای اسلامی که انجام شد.....اگر یک برنامه

بود و افرادی همفکر یا نزدیک به هم و دارای یک هدف و یک خط مشی، گروهی را تشکیل می‌دادند، اینها نیرو دارند، قدرت، برنامه، خط مشی، هماهنگی و سرعت عمل دارند و به جای اینکه با هم تعارض کنند، با هم تعاون می‌کنند و کارهایی را انجام می‌دهند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۵۹).

وی در مورد ضرورت حزب برای انسجام ملت و جلوگیری از خودمحوری و پرهیز از دیکتاتوری می‌گوید: "ممکن است در ذهن شما بیاید که با آنکه حزب هم نداشتیم، به آن خوبی هم پیروز شدیم و رهبری امام مسأله را حل کرد. این صحیح است. اما حرکت قائم به فرد، اگر وقتی شرایطی به وجود بیاید و رهبری مثل امام پیدا شود و مردم مطیع او باشند و مثل افراد حزبی منضبط باشند و اطاعت از رهبر کنند، خاصیت حزب را دارد، یعنی رهبر سیاسی دارد. رهبر قابل قبولی که معمولاً در احزاب به وجود می‌آید. ولی یک چیز تصادفی بود؛ یعنی فرض می‌کردیم که اگر امام در این لحظه پیدا نمی‌شدند، ما چه می‌کردیم؟ آیا هیچ ضمانتی داشتیم که فرد دیگری باشد که این وظیفه امام را انجام بدهد؟ در گذشته که نبود و در آینده هم خدا میداند. بعلاوه قضیه قائم به شخص میشود." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۵۹)

هاشمی رفسنجانی رهبری جمهوری اسلامی را با رهبری حزب از آن جهت شبیه می‌داند که هر دو حاصل اقبال مردمی اند و پشتوانه قدرت هر دو حمایت مردم و اعضای حزب است. او جایگاه ولایت فقیه را چون جایگاه رهبری حزب می‌داند و مشروعیت آن را در توجه به رای مردم و اصل آن را نیز منوط به انتخاب مردم می‌کند، کما اینکه این شیوه را "خاصیت حزب" می‌خواند. در این مقطع تکیه هاشمی رفسنجانی بر ضرورت حزب در جهت انجام انتخابات سالم و داشتن برنامه و اهداف مشخص است. او در حزب همفکر بودن و داشتن خط‌مشی مشترک را می‌بیند و حاصل آنرا هماهنگی برای اداره کشور می‌داند. از منظری چارچوب‌تئوریک این پژوهش این رویکرد هاشمی رفسنجانی به جهت قرار گرفتن در سطح اول بلوک قدرت رسمی و هدفمند بودن رویکرد وی در راستای تأمین منافع اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک طبقه مسلط انقلابی قابل تعریف است. وی در این مقطع تلاش به منظور نهادینه سازی یک بازی سیاسی با پیشرانی یک حزب مسلط داشته است ولی دلایل و سیر تحولات تاریخی و عدم وفاق در طبقه مسلط و بلوک قدرت نسبت به این موضوع این تلاش را منجر به شکست کرده است. لذا به همین ترتیب وی در دوران ریاست جمهوری خود اساساً مسأله حزب و گشودن افق‌های دموکراتیک برای سپهر سیاست داخلی کشور را کنار گذاشته و به سمت تمرکز مدیریت سیاسی در راستای تأمین منافع بلوک رسمی قدرت سوق یافت.

۳-۳ دهه دوم بعد از انقلاب؛ غفلت از تحزب، انتقادی اساسی به هاشمی رفسنجانی (۷۶ تا ۶۸):

دهه دوم انقلاب مقارن ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی است که از آن بعنوان "جمهوری دوم" نیز یاد شده است. هنگامی که هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید هدف اصلی خود را بازسازی اقتصاد ایران، که در طی جنگ متحمل خسارات فراوانی دشه بود، قرار داد و در این راستا اقداماتی چون آزادسازی، کاهش دخالت دولت در اقتصاد، سیاست‌های بازاری‌تر و خصوصی سازی را در دستور کار قرار داد. دوران وی با فروپاشی بلوک چپ و زوال گفتمان اقتصاد دولت‌گرا در سطح جهانی و رونق سیاست‌های لیبرالی همراه بود و وی نیز به پیروی از سیاست‌های لیبرالی صندوق بین‌المللی پول، همین رویه را در پیش گرفت. وی کابینه خود را کابینه سازندگی نامید که اکثریت ۲۳ عضو آن تکنوکرات‌های تحصیل کرده غرب بودند. در واقع گفتمان دولت وی را می‌توان گفتمان «سازندگی و توسعه اقتصادی» نامید. در این دوران شعارهایی نظیر عدالت اجتماعی، کاهش نابرابری‌ها، رفع فقر و استضعاف به تدریج رنگ باخت و سازندگی، احترام به مالکیت خصوصی، افزایش ثروت، گسترش سرمایه‌گذاری‌ها و ... جایگزین آن گردید (دلفروز، ۱۳۹۳: ۲۴۶). برنامه اقتصادی هاشمی ابتدا مورد استقبال جناح راست قرار گرفت و در حوزه سیاسی وجه مشترک هاشمی و جناح راست تمایل به حذف جریان‌های چپ درون حاکمیت بود، به ویژه که این اقدام برای پیشبرد سیاست‌های لیبرالی او نیز لازم بود.

براساس دلایل فوق می‌توان گفت در این دهه، احزاب و گروه‌های فعال بسیار محدود بودند. روحانیت مبارز، روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب و حزب موتلفه از جمله تشکل‌های موجود بودند که فعالیت فراگیر و موثری نداشته و بیشتر در انتخابات فعال می‌شدند. در دوران ریاست جمهوری وی تا سال ۱۳۷۴ تحول حزبی قابل توجهی مشاهده نمی‌گردد. بنظر می‌رسد شخص هاشمی رفسنجانی نیز از عدم وجود اختلافات سیاسی و اصطکاک‌های ناشی از آن که می‌توانست موانعی در مسیر سازندگی ایجاد نماید، چندان ناراضی نبود. بنابراین، برخلاف دوران قبل که هاشمی رفسنجانی از منادیان و مدافعان تحزب بود، در این دوره استقبال و اشتیاقی از ایشان در راستای گسترش نظام حزبی مشاهده نمی‌شود، لذا از این دوره تحت عنوان "غفلت از تحزب" یاد کردیم. اگرچه «تحولات و تغییرات عمده ای در دولت هاشمی رفسنجانی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی طی سال‌های ۶۸ تا ۷۶ به وقوع پیوست» (عامری و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۰۶).

با وجود این، در سال‌های پایانی دولت سازندگی، نوعی گرایش به سمت شکستن فضای سیاسی موجود و زمینه سازی برای ایجاد احزاب، قابل ملاحظه است. جامعه روحانیت مبارز (تا انتخابات مجلس پنجم) در هر انتخاباتی لیست مستقل کاندیداهای خود برای تهران و بعضی از شهرهای بزرگ که مورد توافق گروه های سنتی راستگرا و یا نزدیک به آنها، مانند جامعه مدرسین و حزب موتلفه بود ارائه می کرد و در مقابل، لیست دیگری بوسیله مجمع روحانیون مبارز و گروه های چپگرا مانند مجمع مدرسین و محققین حوزه و سازمان مجاهدین انقلاب برای تعدادی از شهرهای بزرگ و تهران ارائه می گردید که در برخی از مواقع این دو لیست دارای افرادی مشترک بودند، بطوریکه می توان با تسامح این لیست ها را رقابت انتخاباتی مبتنی بر نظامی شبه حزبی نامید. تا اینکه در سال ۱۳۷۴، دو سال پایانی ریاست جمهوری او احساس کرد جامعه زمینه لازم برای مشارکت مدنی در اداره کشور را پیدا کرده است و از طرفی بتدریج خطر انحصارطلبی در گروه ها و افراد، خودنمایی می کرد. از سویی، او می دید که شاکله سازندگی تکوین یافته و زیرساخت های توسعه اقتصادی در حال ایجاد است و روابط با کشورهای عربی منطقه و کشورهای غربی بدلیل در پیش گرفتن سیاست تنش زدایی در حال بهبود و گسترش است و لذا دغدغه اش در این مهم کاهش یافته و با استفاده از تجارب داخلی و بین المللی، بدنبال حرکتی نو، در جهت احیای تحزب در کشور افتاد. او که خود عضو و از موسسین جامعه روحانیت مبارز بود هم از تاسیس جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب استقبال کرد و هم با درخواست تعداد ۱۶ نفر از اعضای دولت که در آستانه انتخابات مجلس پنجم، لیست جداگانه ای از کاندیداهای سراسر کشور تهیه و تحت عنوان "جمعیت از کارگزاران سازندگی"، اعلام موجودیت کردند، موافقت نمود و آن را مورد حمایت قرار داد. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۷: ۶۷۱)

جناح راست که این اقدام را دخالت قوه مجریه در قوه مقننه می دانست، تهدید به استیضاح وزیران تشکیل دهنده این جمع نمود و حتی طرح عدم کفایت رئیس جمهور را نیز مطرح کرد که با نظر رهبری مبنی بر عدم حضور وزیران در این جمع، مشکل حل و با حذف ده وزیر، تعداد این جمع به شش نفر رسید. این جمع در انتخابات مجلس پنجم بسیار موثر واقع گردید. در میان لیست کارگزاران علاوه بر کاندیداهای روحانیون مبارز و گروه هایی که گرایش فکری چپ داشتند، تعدادی از کاندیداهای روحانیت مبارز و راست سنتی و تعدادی خارج از آنها نیز وجود داشت. لیست مذکور در انتخابات مجلس پنجم، بیشترین اقبال را داشت. همین حرکت باعث شد، گروه های دیگر نیز، به فکر کار حزبی - انتخاباتی بیفتند. بعد از اولین دوره

انتخابات مجلس که در فضای پر شور و احساس اوایل انقلاب برگزار شد، این انتخابات به یکی از پرشورترین انتخابات مجلس در بعد از انقلاب تبدیل گردید و با شرکت ۷۱ درصد واجدین شرایط رای دادن، رتبه اول را در مشارکت مردم کسب نمود.

فعال شدن احزاب در انتخابات مجلس و پس از آن نیز در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶، که احزاب و گروهها با همان عناوین در انتخابات شرکت و از کاندیداهای خود حمایت کردند، منجر به تشکیل دوجبهه سیاسی "اصلاح طلب" و "اصولگرا" شد. اصلاح طلبان در انتخابات پنجمین دوره ریاست جمهوری، تحت عنوان گروه های هیجده گانه و جناح مقابل نیز تحت عنوان اصولگرایان، هر کدام بصورت جداگانه، لیست انتخاباتی ارائه و احزاب برای اولین بار در کشور، در انتخابات، حرکتی حزبی، انجام دادند که بی تردید یکی از حامیان این اقدام هاشمی رفسنجانی بود. کولایی و مزارعی در مقاله "نوسازی و تحزب" نتیجه گرفتند که ایران در این دوران شاخص های توسعه اقتصادی و اجتماعی چشمگیری را تجربه کرده است و این تحول راه را برای تحریک سیاسی گسترده هموار کرد و حزب کارگزاران سازندگی به عنوان پاسخی نهادمند و قانونی به مطالبات سیاسی این نیروی اجتماعی جدید ظاهر شد. (کولایی، مزارعی، ۱۳۹۵: ۴۰۳-۴۲۱).

در این دوران کنش ورزی هاشمی رفسنجانی نسبت به مساله تحزب اینگونه قابل تحلیل است که تا جایی که وی در سطح اول بلوک قدرت رسمی بوده، به منظور تأمین منافع طبقه مسلط و سرمایه گذارانی که برنامه های دولت وی را در دستور کار آن قرار داده بودند، فعالیت حزبی دیگر گروهها و خرده گروههای درون و بیرون بلوک قدرت محدود شده است. علت این امر هم این بوده است که اساساً فضای انباشت سرمایه و ثروت و رشد اقتصادی برآمده از آن نوعی اقتدارگرایی و تمرکز قدرت را بر علیه گروهها و احزاب دیگر تجویز می کرده است. به عبارت دیگر هاشمی با ساز و برگ ایدئولوژیک، اقتصادی و سیاسی دولت خویش تلاش داشته است تا در راستای منافع سیاسی و اقتصادی بلوک رسمی قدرت حرکت کند. اما این روند در سالهای پایانی دولت وی و با برآمدن گروههای مخالف و متخاصم چپ و نیز افزایش مخالفت های درونی بلوک قدرت، تغییر شکل داده و با نوعی آینده اندیشی به سمت حمایت از فعالیت حزبی نه چندان گسترده و دموکراتیک رفته است. حمایت هاشمی رفسنجانی از تشکیل حزب «کارگزاران سازندگی» در این زمینه معنا پیدا می کند. این امر نیز به منظور تاثیر گذاری بر روندهای آتی بلوک رسمی قدرت صورت گرفت. از سوی دیگر دوران

هاشمی رفسنجانی را می‌توان، دوران ظهور و گسترش طبقه متوسط جدید و رو به افزایش دانست که در تئوری پولانزاس به آن خرده بورژوازی جدید گفته می‌شود. فعالیت محدود روشنفکران و گروه‌های سیاسی متفاوت و انتشار نشریاتی چون «کیان» و «عصر ما» باعث به وجود آمدن خواستی اجتماعی به منظور تغییر در روند و مسیر بلوک رسمی قدرت برای این طبقه نوظهور شد که برآمده از دوران اصلاحات و رشد اقتصادی هاشمی رفسنجانی بودند. لذا دلیل دیگری که هاشمی رفسنجانی در اواخر دوران ریاست جمهوری خویش به زمینه سازی تحزب در ایران روی آورد را در فهم وی از شرایطی جدیدی دانست که باعث تغییر در بلوک رسمی قدرت حتی به طور مقطعی خواهد شد.

۳-۴ دهه سوم انقلاب به بعد: احیای تحزب و تقویت مردم‌سالاری:

در دوران پس از ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، نگرش سیاسی وی در ارتباط با تحزب پس از ریاست جمهوری را در سه مرحله باید دید. مرحله اول دوره ریاست جمهوری خاتمی که زمینه برای فعالیت احزاب مساعدتر بود. ایشان با حمایت از احزاب و تشویق آن‌ها برای تحرک بیشتر، سعی در تقویت و فعالیت احزاب داشت. مرحله دوم در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد که بیشتر تکیه ایشان بر تمرکز احزاب جهت بقای آنها و حفظ مردم‌سالاری حداقلی بود. و سوم در مرحله بعد از احمدی نژاد و حمایت از دولت روحانی، برای باز کردن فضای سیاسی کشور و تقویت مردم‌سالاری از طریق فعالیت احزاب بود.

۳-۴-۱ دوران ریاست جمهوری خاتمی:

با توجه به اینکه با حمایت هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۷۴ احزاب وارد عرصه جدیدی از فعالیت های حزبی شده بودند، اینک می‌توانیم که آن حرکت، کم کم استقلال یافته و از سلطه حکومت فاصله بگیرند. لذا در دوره خاتمی که زمینه آزادی بیان بیشتر فراهم بود، هاشمی رفسنجانی، برای هویت یابی هر چه بیشتر احزاب و تشویق آنها به خودباوری، تلاش میکرد. او علی‌رغم آنکه تعدادی از احزاب جدیدی که مجالی برای فعالیت یافته بودند، و منتقد و متعرض وی شدند، همچنان بر تقویت تشکل‌های مردمی و نهادینه شدن احزاب اصرار داشت. چنانچه در دیدار شورای مرکزی احزاب (۸۰/۱۲/۷) در مورد استقلال مالی احزاب می‌گوید: " احزاب نمی‌توانند خودشان را اداره کنند و واقعا حزب باشند و به نیروها و کارشناسان و نشریات و غیره حقوق بدهند... این کارها پول می‌خواهد. یا باید متکی به شهریه جزئی بچه‌های حزب باشید(حق عضویت). نوعاً انسان‌هایی که در ایران در حزب می‌آیند، انسان‌های پولداری نیستند. این واقعا" احتیاج به راه دارد اینکه دولت بخواهد بدهد، راه نهایی

حزب داشتن نمی شود. یک قانون است. این مجلس به تحزب علاقه دارد و پول می دهد. مجلس دیگری که آمد، این بودجه را قطع می کند یا شرط می گذارد. یعنی در مجلس قانونی را می گذارند که مثلاً اگر این پول را دادیم، شرطش این است. البته در همه جا به احزاب کمک می کنند. ولی حیات حزب نباید به این کمک بند باشد. بالاخره حزب مردم را آموزش می دهد و خدماتی به جامعه می کند و دولت هم به اندازه کمک می کند. اما اگر فردا احزابی تشکیل شوند که مجلس را تهدید کنند. یعنی مجلس احساس کند که این حزب، نمایندگان را از میدان بیرون می کند، معلوم نیست که پول بدهد. لذا یکی از کارهای مهم شما - اگر می توانید - این است که بحث کارشناسی و مطالعه کنید که در نظام های گوناگون چگونه احزاب اداره می شوند و مسایل مالی احزاب چگونه حل می شود". (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۰: ۲۶۴)

آنگاه، وی نظر خود را در زمینه نسبت مردم سالاری و تحزب چنین بیان می کند: "واقعاً دموکراسی و حکومت مردم بر مردم ظاهراً بدون حزب نمی شود. الان ما نمونه ای در دنیا نداریم یا من نمی شناسم و شاید شما در تحقیقات جایی را بشناسید که بدون حزب بتوان این کارها را کرد. یعنی حاکمیت مردم را شکل داد.... این تشکیلات شما، خانه احزاب و خود احزاب بالاخره یکی از پایه های مهم دموکراسی، آزادی حکومت مردم بر مردم و مردم سالاری است." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲: ۴۵) هاشمی رفسنجانی در این دوره بیشتر سعی خود را در جهت ارتقاء کیفیت و استقلال آنها از قدرتی که گرایش به انحصارطلبی داشته، می نماید و در عبارتی کوتاه اما بسیار کلیدی اظهار میدارد "حزب، راهکار منحصر بفرد تحقق مردم سالاری و حکومت مردم بر مردم است" (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲: ۴۵) اگرچه او تحزب را در اسلام تکلیف شرعی نمی داند اما با قائل شدن به تحقق مردم سالاری از طریق تحزب میگوید: "من این طور فکر می کنم که در اسلام این گونه مسایل به عرف واگذار شده. این طوری نیست که اسلام در این مورد نظر قطعی و مشخصی مثل بعضی از مسایل عبادی، قضایی و سیاسی داده باشد." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸: ۲۷۱) از نظر ایشان تشکیل حزب نه تکلیفی دینی بلکه برپایه اقتضائات جامعه برای تحقق مردم سالاری صورت می گیرد. بدین ترتیب او تحزب را در دوران معاصر لازمه مردم سالاری و مقدم بر آن می شمارد و در نتیجه به عنوان یک عالم دینی وجود تحزب و مردم سالاری را بطور توأمان تایید و حمایت می کند.

هاشمی رفسنجانی بحث ولایت حزبی و نسبت آن با ولایت فقیه را در تاریخ ۸۰/۱۲/۷ مطرح میکند. در این بحث عدم تمرکز قدرت در فرد و واگذاری آن به مردم و حاکمیت

قانون، بیشتر مدنظر ایشان بوده است. چنانکه می‌گوید: "الآن یک بحث اساسی راجع به حزب داریم که مشکل است و باید این را به صورتی حل کنیم و آن مسأله تحزب و ولایت است. در سیستمهایی که حزب‌ها نیرومند می‌شوند، مسأله ولایت فقیه ندارند یعنی اگر حزبی اکثریت را برد، سیاست‌های کشور را تعیین می‌کند و کسی بالای سرش نیست. سیاست‌های حزب است که بر جامعه حاکم می‌شوند. در انقلاب ما چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. یعنی وقتی حزب پیروز شود و مجلس و دولت را هم داشته باشد، سیاست‌هایش را باید از رهبری بگیرد. اینجا هست که دیگر حزب به آن معنایی که ما دنبال آن در دمکراسی امروز دنیا هستیم، با قانون اساسی ما و با شرایط ما منطبق نخواهد بود." (هاشمی رفسنجانی ۱۳۸۰: ۲۶۳).

در این دوران هاشمی رفسنجانی به منظور تثبیت قدرت سیاسی خود در درون بلوک قدرت، تلاش کرده است تا دولت را که به طور مقطعی به گروه‌های غیرایدئولوژیک قدرت واگذار شده است، به سمت و سوی بازی دموکراتیک به پیش ببرد. این دموکراتیک بودن نه به منظور فراهم ساختن زمینه‌های ورود گروه‌های دیگر سیاسی به بلوک رسمی قدرت به که در راستای تحکیم نرم و مخملین طبقه حاکمه صورت گرفته است و در این راستا به دنبال ارتقای جایگاه رو به افول خود در قدرت رسمی است. به همین منظور تلاش دارد تا با ابزار تحزب، بلوک رسمی قدرت را که به طور روزافزونی در حال محدود سازی خود بود را تحت تاثیر قرار دهد. تا مجددا مسیر بازگشت وی به سطح اول قدرت رسمی و قرار گیری در رأس بلوک قدرت هموار شود.

۳-۴-۲ بعد از انتخابات ۱۳۸۴، پافشاری بر تحزب و مردم‌سالاری:

در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ احمدی نژاد رقیب هاشمی رفسنجانی گردید و بنا به دلایل گوناگون، احمدی نژاد به کاخ ریاست جمهوری راه یافت. در این زمان هم مهدی کروبی بعنوان یکی دیگر از کاندیداها و هم هاشمی رفسنجانی معتقد بودند که انتخابات سالم برگزار نگردیده و به نتیجه انتخابات معترض بودند و نامه‌ها و بیانیه‌های اعتراضی در این خصوص منتشر کردند که البته بجایی نرسید. از این به بعد هاشمی رفسنجانی جایگاه خود و همفکرانش را در حاکمیت تنگتر می‌بیند و رد صلاحیت‌ها را گسترده‌تر و آزادی‌های مدنی را محدودتر. او پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، ضرورت تکیه بر تحزب بعنوان یکی از راه‌های تحقق مردم‌سالاری، را بیش از گذشته مطرح و بر این باور است که اگر مشکلی هم احساس می‌شود در مسلمانی ماست نه در اصل اسلام و از احزاب انتظار دارد که تلاش کنند که اسلام واقعی و منطبق با مردم سالاری در قوانین کشور و عملکرد

مدیران کشور جا باز کند و توصیه به پیدا کردن راهکار برای این مهم می نماید. از اظهارات وی چنین برداشت می شود که وی نظر و رای مردم را به همه چیز ترجیح داده و معتقد است اصل اسلام و مشی پیامبر (ص) و علی (ع) نیز همین بوده است. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۷۲) او می گوید: "با حساب و با تفکر در مسائل سیاسی و تجربه تاریخی و منافع دینی عمیقاً معتقدم که چاره ای برای حسن اداره کشور جز تحزب وجود ندارد. باید تشکیلاتی وجود داشته باشد تا نیروهایی که هم فکر هستند، به هم نزدیک باشند و برنامه ریزی، بحث، مطالعه و تحقیق کنند و راهکارهای بهتر را انتخاب کنند. راهکارهای دیگران را نقادی کنند و اگر هم مردم آنها را انتخاب کردند مسئولیت را بعهده بگیرند." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۱۴۲).

اوج رویکرد و تاکید هاشمی به مساله تحزب و گسترش راهکارهای دموکراتیک در حکمرانی کشور را باید در سال ۱۳۸۸ و وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری آن سال دانست. هاشمی رفسنجانی در زمستان ۱۳۸۸ با تبیین نقش مردم در حکمرانی می گوید: «شرط مشروعیت ائمه (ع)، حضور مردم نبوده، منتها عملی شدن شکل خارجی آن، فقط با مردم مقبول بود. چون بنا نبود با زور این کارها را انجام دهند. زور زمانی در اسلام جایز است که دیگران حمله کنند و حکومت مسلمانان از خود دفاع می کند مثل کاری که حضرت علی (ع) علیه معاویه و یا فتنه گران بصره و خوارج نهران کردند. در هیچ یک از آنها ابتدا حضرت علی (ع) اقدام نکردند، بلکه آنها جنگ راه می انداختند. این به معنای آن است که بحث کنیم تا مردم قانع و همراه شوند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۷۲). هاشمی رفسنجانی معتقد است ائمه شیعه به نظر مردم توجه خاص داشته و رفتار حکومتی خود را منوط به تایید مردم می دانستند. "عقیده جدی ما این است که اگر مردم با ما نباشند، نمی توانیم (حکومت کنیم). البته آقایان بحث خاصی را شروع می کنند که اگر مردم هم نباشند، باز حکومت مشروع است. اما بحث ما این است. ما فرض می کنیم امام زمان (عج) و یا خود حضرت علی (ع)، ما که از آنها حق تر نیستیم، اگر بین جامعه ای باشیم که ما را قبول نداشته باشند، نمی توانیم کشور را اداره کنیم. مثل حضرت علی و دوازده امام که این کار را نکردند." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۷۱)

هاشمی رفسنجانی در ۸۸/۹/۱۴ در رابطه با مردم سالاری و پذیرش رای اکثریت می گوید: "هیچ چاره ای در کشور نیست جز اینکه رای اکثریت را بپذیریم. وقتی که اکثریت حاکم شد، آن موقع اقلیت هم راه خود را می داند، آن چیزهایی که از اکثریت قبول دارد، می پذیرد و به آن چیزهایی که قبول ندارد، انتقاد می کند. در مجلس حقوقی دارند و همین طور در احزاب و جامعه هم حقوقی دارند. همه اینها در سیستم مردم سالاری مشخص است. ما هم در

قانون اساسی اینها را آوردیم. به نظر می‌رسد راه این است." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۲۰۶-۲۰۸)

در این دوران هاشمی رفسنجانی که در خارج از بلوک رسمی قدرت قرار داشت، تلاش داشت تا با تعریف بازی موازی با بازی سیاسی بازنمایی شده و ایدئولوژیک قدرت رسمی، در برابر طبقه مسلط قرار گیرد. تأکید و رویکرد وی بر نقش جدی احزاب در توسعه و حل مسائل کشور در حالی صورت می‌گرفت که انتظار داشت با گسترش فضاهاى دموکراتیک در کشور، می‌توان بلوک رسمی قدرت و طبقه مسلط در آن را تحت تأثیر قرار داده و در راستای منافع بیرون از این بلوک، آن را وادار به رفتار و کنش مدنظر نماید. اما هاشمی رفسنجانی ساخت قدرتی که خود نقش مهمی در صورت‌بندی آن داشت را تا حدی نادیده گرفت. ساختار و چارچوب قدرت در نظام پساانقلابی ایران، به طور روزافزونی رو به سوی محدود و تنگ‌تر شدن حلقه وفاداران خود داشت. به طوری که هاشمی رفسنجانی نیز در آن به دیده یک «دیگری» نگریسته شد و از بلوک رسمی قدرت کنار گذاشته شد. در صورتی که هاشمی رفسنجانی در ابتدای دوران مدیریت ریاست جمهوری خود بر این امر همت می‌گماشت، شاید رویه‌های دموکراتیک این ساخت متصلب قدرت سیاسی و اقتصادی طبقه مسلط انقلابی را محدود و به گسترش همکاری بیشتر خرده بورژوازی جدید در آینده سوق پیدا می‌کرد.

نتیجه‌گیری

در میان شخصیت‌های تاثیرگذار در فرایند انقلاب اسلامی و بویژه دوران پس از آن، هاشمی رفسنجانی نقش شاخص و بارزی داشته است. او قبل از انقلاب، در مبارزات علیه رژیم شاه فعال و پرتحرک بوده و در مسیر آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی سال‌هایی را در زندان گذراند و هم در برهه پیروزی انقلاب از نزدیکان اصلی امام خمینی بشمار می‌آمد. وی پس از انقلاب نیز از افراد موثر در اداره کشور و استقرار نظام جمهوری اسلامی بود. او در قبل از انقلاب کار دسته‌جمعی و تشکیلاتی را بر اقدامات فردی و شخصی ترجیح می‌داد ولی بدلیل تشریفاتی بودن احزاب و نبود فضای مناسب در مراکز دینی و در میان دینداران، از کار حزبی اجتناب و همانند سایر هم‌تایان حوزوی و یا به تبعیت از آنها، نگاه بدبینانه‌ای به حزب داشته اما به اساس کار تشکیلاتی باور داشت. او در آغاز پیروزی انقلاب، علیرغم عدم باور مراجع تقلید و برخی روحانیون طراز اول به تحزب، همراه با دیگر روحانیون همفکر خویش در صدد تشکیل حزب جمهوری اسلامی برمی‌آیند و ایشان به نمایندگی از آنها نزد امام خمینی رفته و او را متقاعد می‌کند تا آنجا که وی کمک مالی نیز به حزب

می‌نماید. اما این حزب بعد از چندسال فعالیت بدلائیل مختلف از جمله ترور دبیرکل آن و عدم وجود زمینه لازم در جامعه و اختلاف نظر میان هسته مرکزی، تعطیل گردید.

ایشان خصوصاً در دهه پایانی زندگی اش برای نجات کشور از خودمحموری به قانون‌گرایی و حاکمیت مردم تلاش فراوانی داشته و تحزب را مقدم بر مردم‌سالاری و این دو را راهکار اصلی و بی‌بدیل مشروعیت نظام سیاسی و حافظ تداوم آن می‌داند. البته، او در هر برهه‌ای از تاریخ پس از انقلاب به استثنای سال‌هایی از دوران ریاست مجلس و ریاست جمهوری خود متناسب با شرایط جامعه، تمهیدات لازم را در زمینه تقویت تحزب در راستای تحقق مردم‌سالاری به عمل آورد که از سال ۱۳۸۸ به بعد با توجه به تحولات سیاسی اجتماعی آن مقطع زمانی موضع ایشان در این زمینه برای مردم بصورت موکد و شفاف‌تر بیان گردید.

در راستای چارچوب نظری پژوهش حاضر باید گفت رویکرد و کنش‌ورزی هاشمی رفسنجانی در مساله تحزب و نسبت آن با مردم‌سالاری را باید در نظریه جامعه‌شناختی - سیاسی مارکسیست‌های ساختارگرایی چون نیکوس پولانزاس دید. در این زمینه می‌توان استدلال کرد رویکرد و کنش‌ورزی هاشمی رفسنجانی دو سطح داشته است. نخست در سطح اول قدرت رسمی و محور طبقه مسلط و دوم در قامت یک کنش‌گر بیرون مانده از قدرت رسمی و طبقه مسلط حاکم. در هر کدام از این سطوح هاشمی رفسنجانی رویکرد مخصوص به تحزب و گسترش رویه‌های دموکراتیک در کشور را داشته است. در سطح اول و با توجه به ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی ذکر شده وی تحزب را مانع جدی رشد و توسعه اقتصادی و سازندگی کشور دانسته و آن را محدود کرده است. در این دوران وی تلاش داشته است تا در راستای تامین منافع ساخت سیاسی قدرت و طبقه مسلط در بلوک قدرت، هرگونه بازی موازی سیاسی را از سوی گروه‌های بیرون مانده از قدرت رسمی محدود نماید. اما همین نقش در دوران پس از ریاست جمهوری وی و به ویژه در دوران ریاست جمهوری دولت محمود احمدی‌نژاد شکل دیگری پیدا کرده و نقش حامی تحزب به خود می‌گیرد.

حمایت و پشتیبانی از تحزب در فضای سیاسی کشور و گسترش رویه‌های دموکراتیک در حکمرانی کشور، از سوی هاشمی رفسنجانی با هدف تاثیرگذاری بر بلوک رسمی قدرت و طبقه مسلط بر آن بود. هاشمی رفسنجانی تلاش داشت تا با گسترش فضاها برای دموکراتیک در کشور، می‌توان بلوک رسمی قدرت و طبقه مسلط در آن را تحت تاثیر قرار داده و در راستای منافع بیرون از این بلوک، آن را وادار به رفتار و کنش مدنظر نماید.

منابع و مآخذ:

- اهوازی، عبدالرزاق، (۱۳۹۵) **امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی**، تهران، نشر آثار امام خمینی.
- بشیری، عباس، (۱۳۸۳) **انقلاب و پیروزی**، تهران، معارف انقلاب.
- بشیری، عباس، (۱۳۹۳) **روزهای پایداری، تهران**، معارف انقلاب.
- بشیره؛ حسین (۱۳۸۴). **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم** (جلد یک): اندیشه‌های مارکسیستی، تهران: نشر نی
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳). **دولت و توسعه اقتصادی**، تهران: نشر آگاه
- رجایی، غلامعلی، (۱۳۹۷) **در آینه**، تهران، کویر.
- روحانی، حمید، (۱۳۹۴) **سخنرانی در کرسی آزاد اندیشی**، دانشگاه شهید، هجدهم آبان.
- ریترز، ج. (۱۳۷۸) **نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- زیبا کلام، صادق، ساعی، احمد، خدادادی لزرجان، نادر، (۱۳۹۹) فرهنگ سیاسی سنتی و تابعیت و ناپایداری احزاب عصر مشروطه، فصلنامه علمی پژوهشی **رهیافت انقلاب اسلامی**، سال ۱۴، شماره ۵۳
- زیبا کلام، صادق، (۱۳۸۶) **هاشمی رفسنجانی بدون روتوش**، تهران، روزنه.
- سروش محلاتی، محمد (۱۳۹۷)، **آیت‌دراایت**، تهران، نشر میراث اهل قلم.
- سفیری، مسعود، (۱۳۷۸) **حقیقت‌ها و مصلحت‌ها**، تهران، نشرنی.
- شکوری، ابوالفضل، معادیخواه، عبدالمجید، (۱۳۷۸) **تحزب و جمهوری اسلامی** از نگاه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، **مجله یاد**، شماره‌های ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶.
- عامری گلستانی، حامد، بهمنی، سجاد، کریمی فرد، حسین، (۱۳۹۹) **بررسی عملکرد دولت هاشمی رفسنجانی** رفسنجانی و خاتمی، فصلنامه علمی پژوهشی **رهیافت انقلاب اسلامی**، سال ۱۴، شماره ۵۳
- فیرحی، داود، (۱۳۹۶) **فقه و حکمرانی حزبی**، تهران: نشر نی.
- کولایی، الهه و مزارعی، یوسف، (۱۳۹۵) **نوسازی و تحزب**، **نشریه سیاست**، دوره ۴۶، شماره ۲، تابستان.
- گنجی، اکبر، (۱۳۷۸) **عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری**، تهران، طرح نو،
- لاهوئی، حسن، (۱۳۹۴). **رونق‌سازندگی**، تهران، معارف انقلاب.
- لؤلویی، کیوان، (۱۳۷۸) **تحزب در دهه ۲۰، اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، ش ۱۴۰-۱۳۹، فروردین و اردیبهشت
- محمودی نیا، امین (۱۳۹۰)، **بررسی سیاست‌ها و عملکرد دولت در جمهوری اسلامی ایران**، **پایان‌نامه ارشد**، قزوین، دانشگاه امام خمینی.
- مظفری، کاوه (۱۳۸۶). **طبقات اجتماعی در اندیشه پولانتزاس**. منتشر شده در همشهری آنلاین hamshahronline.ir/x9qs
- نوروزی، خدیجه (۱۳۹۲) **واکاوی اندیشه سیاسی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی**، **پایان‌نامه ارشد**، دانشگاه مازندران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- نوری، شهرام، (۱۳۹۷) **ارزیابی عملکرد دولت سازندگی براساس الگوی حکمرانی خوب**، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه مازندران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۹۷
- هاشمی رفسنجانی، محمدتقی (۱۳۷۶) **دوران مبارزه**، ج اول، تهران، معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۸۶)، **عبور از بحران**، تهران، معارف انقلاب،
- هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۵۹) **احزاب در کشورهای مختلف**، سخنرانی در مسجد هرندی، تهران، **سایت مرکز اسناد هاشمی رفسنجانی**، <https://rafsanjani.ir/records>
- هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۸۰-۱۳۹۰) **فهرست تفصیلی سخنرانی‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام**.
- هاشمی رفسنجانی، لیلی، (۱۳۹۷) **مردبحران‌ها**، تهران، معارف انقلاب.
- Martin, james (2008). **The Poulantzas Reader: Marxism, Law anf the State**. London : Verso.